



ولوله‌ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی‌خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را با چشم‌گیریان و دل‌بریان و آه‌سوزان برای حضار بیان می‌فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود.

او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است. سالی مردم خطه خراسان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خراسان منبرهای آتشین و باحالی تحویل داد؛ از مشهد

۱- حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت دامت برکاته برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی‌مقام همانند حضرت آیه الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

یکی از نوکران واقعی و بااخلاص حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتنی و اعظم شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه‌های سوزناک و ناله‌های حزن‌انگیزش را به یاد دارند. او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین» شور و

مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه‌هایش به گوش مردم تربت جام رسید. نظام علیه السلام به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او درباره منابر شهرهای یاد شده استفسار کردند. مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع هستند غفلت داشت. از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملاً خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد. میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می‌کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند. آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر اثر شدت

خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فراگرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد. از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می‌گفتند: «خوب شکاری نصیبمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید. حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می‌شود و می‌گوید:

«آقا جان تو می‌دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود.»

بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله‌ای عجیب رخ می‌دهد و اطاق و سقف شروع به

تحويل دهد. وقتی حاکم نامه را مشاهده می‌کند، می‌گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله‌ای آمدی و لباسه‌ایت کجاست؟ نظام برمی‌گردد ولی اثری از اسب سوار نمی‌بیند. حاکم که نظام را قبلاً با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می‌کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور می‌دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند. نظام به منبر می‌رود و جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می‌کند.

بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می‌آورد و موجب بی‌هوشی حاکم و شماری از مؤمنین می‌شود. بعد از آن جریان نظام مورد عنایت ویژه حاکم نیشابور قرار می‌گیرد. وقتی از حاکم درباره محتوای نامه سؤال می‌کنند، می‌گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد کنم.

۲- مورخ مخلص محمد شریف

لرزیدن می‌کند، نظام فوراً بیرون آمده و با دیدن منظره هولناک خراب شدن خانه‌ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می‌رود. او زمانی به هوش می‌آید که آفتاب همه جا را روشن نموده است. وقتی چشم می‌گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی‌بیند و مشاهده می‌کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده‌اند. او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می‌کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می‌افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان صدای پای اسبی به گوشش می‌رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می‌گوید: «نظام تو هستی؟!» صاحب اسب مقداری آب گوارا به او می‌دهد و او را سوار بر اسب می‌کند و با خود می‌برد. بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می‌کند و نامه‌ای بدست او می‌دهد تا به حاکم

رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال ۱۳۵۹ قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و باضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیه الله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد. هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه‌های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده‌اند.»^۱

۳- حاج شیخ حسین انصاریان واعظ شهیر تهران فرمودند: نظام رشتی رحمته الله در میان مبلغان یک مبلغ نمونه و در میان نوکران یک نوکر واقعی و با اخلاص بود که قطعاً نظیر نداشته است. او در تهران، خیابان ری کوچه دادار منزل استیجاری داشت،... روزی صاحب خانه او مرا دعوت کرد و به منزلش برد و گفت: «این اطاقی است که نظام در آن زندگی می‌کرده است و در آن گوشه اطاق نیز جان داده است. من در آخرین لحظات مرگش

بودم. ساعت ده صبح دخترش را صدا زد و گفت: آفتابه و لگن بیاور که می‌خواهم وضو بسازم، دخترش گفت: آقا جان الآن که موقع نماز نیست. فرمود: می‌دانم ولی وقت ملاقات با خداست. وضو گرفت، روی تخت خوابیده بود اما چشمان او به درب اطاق دوخته بود و مرتب چیزی را زمزمه می‌کرد و انتظار کسی را می‌کشید. یک دفعه گفت: «حسین جان خوش آمدی.» به دخترش گفت او را بلند کند، وقتی او را بلند کردیم، به صورت ایستاده بلند شد و در حالی که تسبیم بر لب داشت و شادمانی در چهره‌اش نمایان بود دست راست خود را به زحمت به روی سینه‌اش گذاشت و جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را بر زبان جاری ساخت و افتاد و روخش به ارواح طیبه انبیا و اولیای الهی ملحق شد.^۲

۱. اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف

رازی، ص ۲۸۵.

۲. سخنرانی شب نهم محرم الحرام سال ۱۳۷۷ شمسی.